

معرفی و نقد کتاب

ریشه‌های شرقی تمدن غربی^۱

معرفی

کتاب ریشه‌های شرقی تمدن غربی تألیف جان هابسون توسط عبدالله فرهی ترجمه و در سال ۱۳۸۷ از سوی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی به چاپ رسیده است. این کتاب ۶۶۰ صفحه‌ای مشتمل بر چهار بخش، سیزده فصل و دو ضمیمه توسط هابسون استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شفیلد تألیف و در سال ۲۰۰۴م. توسط دانشگاه کمبریج چاپ و ظرف دو سال، پنج بار تجدید چاپ شده است. جان هابسون هدف کلی خود از طرح این کتاب را ارائه داستانی می‌داند که «شرق در کانون توجه آن قرار دارد» (ص ۱۱). و تلاش می‌کند لذت این داستان در شگفت‌زده کردن و به وجد آوردن خواننده باشد. او با اذعان به روایت غلط رایج و متداول در جوامع غربی، توجه خود را بر بسیاری از اکتشافات، ملت‌ها و مکان‌های شرقی که امکان پیدایش و ظهور غرب را فراهم نمودند متمرکز می‌کند. در این کتاب خواننده چیزهای بسیار بیشتری درباره شرق به‌ویژه خاورمیانه اسلامی، شمال آفریقا، هند، جنوب شرق آسیا، ژاپن و بالاتر از همه چین و البته چیزهای جدیدی نیز درباره غرب و ریشه‌ها و خاستگاه‌های آن می‌آموزد. هشدار جدی نویسنده به خواننده غربی بروز ناامیدی است: «خوانندگانی که در انتظار برخورد با همه عوامل و جزئیات خاص کیفیت و چگونگی توسعه و پیشرفت غرب، صرفاً از منظری اروپایی می‌باشند به ناچار ناامید خواهند شد» (ص ۱۳). قصد او نیز دقیقاً ناامید کردن چنین خوانندگانی است با این امید که او را با تاریخ گم‌شده‌ای که در آن به بیان چگونگی فراهم نمودن امکان ظهور و پیدایش غرب توسط شرق پرداخته شده مواجه سازد.

1. John M. Hobson (2004); The Eastern Origins of western civilization (Cambridge: Cambridge University Press).

فصل اول: رد افسانه اروپامحوری - کشف غرب شرقی

منطق پژوهش و زیرساخت نظری کتاب در این فصل نخست طرح می‌شود. نویسنده نقطه عزیمت خود را نقد «اروپامحوری قرار می‌دهد و معتقد است که در دل این عنوان «این فرض نهفته است که غرب به حق سزاوار تصاحب کانون اصلی تاریخ جهان متمدن، چه در گذشته و چه در حال حاضر می‌باشد» (ص ۱۹). اما بلافاصله می‌پرسد: آیا واقعاً چنین است؟ او به چند دلیل دیدگاه اروپا محوری را اشتباه می‌داند از جمله اینکه اساساً غرب و شرق، از سال ۵۰۰ م. در خلال جهانی شدن به‌طور پیوسته با هم در پیوند بوده‌اند و از این مهم‌تر این‌که طبق استدلال مارتین برنال تمدن یونان باستان که غرب همواره ریشه‌های تمدنی خود را به آن استناد می‌کند «به میزان قابل توجهی از مصر باستان سرچشمه گرفته است» (ص ۲۰). به این دلایل مذکور و نیز با اثبات این مطلب که شرق نقشی حیاتی در فراهم نمودن امکان ظهور تمدن نوین غربی داشته است نویسنده سعی می‌کند تا مفهوم «غرب شرقی» را جایگزین غرب ناب یا مستقل بنماید. شرق در طی انجام دو فرایند اساسی امکان ظهور غرب را فراهم نمود: فرایند انتشار/ جذب و فرایند تصرف منابع و دارایی‌ها. به عبارتی اولاً شرقی‌ها از سال ۵۰۰ م. به بعد توانستند یک شبکه ارتباطی و یک اقتصاد جهانی ایجاد کنند که در خلال آن منابع و مجموعه دستاوردهای پیشرفته‌تر شرقی (همچون افکار و اندیشه‌ها، رسوم و نهادها و فناوری‌های شرقی) در غرب انتشار یافت هابسون این مرحله را با عنوان جهانی شدن شرقی می‌نامد. ثانیاً امپریالیسم غربی از سال ۱۴۹۲ م. به بعد موجب شد که اروپاییان به هر طریقی از پایه‌های اقتصاد شرقی جهت فراهم نمودن امکان ظهور غرب به نفع خود بهره‌برداری نمایند. با این استدلال او ظهور غرب را بدون در نظر گرفتن مشارکت‌های شرق محال و غیرقابل تصور می‌داند.

نویسنده در ادامه به تلاش‌های اخیر پژوهشگران اروپامحور می‌پردازد از جمله این‌که آنها ادعا نموده‌اند «نظریه‌های معیار در مورد ظهور غرب - مارکسیسم/ نظریه نظام جهانی، امپریالیسم و وبریسم - همگی اروپا محور هستند» (ص ۲۱). این پژوهشگران تصور می‌کنند که غرب ناب با اتکای بر خود و در نتیجه شایستگی‌ها یا ویژگی‌های ذاتی ممتاز خود به چنین جایگاهی دست یافته است. هابسون مهم‌ترین روایت اخیر اروپا محور را در کتاب *ثروت و فقر ملل* نوشته دیوید لندز در سال ۱۹۹۸ م. می‌داند که به‌طور ضمنی کتاب *تفوق غرب جان رابرتس* را مورد تأیید و ارجاع قرار داده است. هابسون به شدت معتقد است که تفکر اروپامحوری در همه روایت‌های اصلی و حاکم درباره ظهور غرب جاری و ساری است از همین‌رو مبحث اصلی این کتاب را در مخالفت با یکی از اساسی‌ترین فرضیه‌های تفکر اروپامحوری استوار می‌کند که براساس

آن شرق در داستان «توسعه و پیشرفت جهان در خلال تاریخ، تنها یک تماشای منفعل و هم‌چنین یک قربانی یا حامل قدرت غربی را بر عهده داشته است» (ص ۲۳). درست بر همین منوال مدعای اصلی کتاب این است که انکار نقش عاملیت شرق در دیدگاه اروپامحوری و حذف آن از داستان پیشرفت تاریخ جهان امری کاملاً ناشایست است. هر چند این کتاب رسالت خویش را احیای تاریخ پویایی اقتصادی شرق و نقش حیاتی آن در ظهور غرب قرار می‌دهد با وجود این غرب را پذیرای منفعل دارایی‌ها و دستاوردهای شرقی نمی‌داند بلکه اروپایی‌ها نقش فعالی در ساختن سرنوشت خود ایفا کردند. این فصل با ارائه دو بخش ادامه می‌یابد: بخش اول به طور خلاصه چگونگی شکل گرفتن گفتمان اروپامحور طی قرن‌های ۱۸ و ۱۹ را بیان می‌کند و سپس نحوه پایه‌ریزی اصیل‌ترین تبیین‌ها و تحلیل‌ها در مورد ظهور غرب به‌ویژه در کارهای کارل مارکس و ماکس وبر را توضیح می‌دهد. در واقع مارکس و وبر مهم‌ترین تدوین‌کنندگان گفتمان شرق‌شناسی و تفکر اروپامحور معرفی می‌شوند. در بخش دوم نویسنده به بحث خود به‌عنوان راهکاری برای اصلاح و درمان تفکر اروپامحور شایع در روایت‌ها و گزارش‌های جریان حاکم می‌پردازد.

بخش اول: شرق پیش‌تاز در توسعه

در فصل دوم، با عنوان پیشگامان مسلمان و آفریقایی - شکل‌گیری پل‌های ارتباطی جهان و اقتصاد جهانی در عصر اکتشافات آفریقای، ۵۰۰-۱۵۰۰م مهم‌ترین پنداشت طرفداران نظریه اروپامحوری مبنی بر این‌که «تنها از سال ۱۵۰۰ م. با ظهور اروپا به‌عنوان یک تمدن پیشرفته بود که عصر اکتشافات اروپایی شروع شد» (ص ۶۰). با عنوان افسانه‌وار بودن آن مورد چالش قرار می‌گیرد. چرا که اقتصاد جهانی‌ای که از واطلبی تمدنی را از بین برد عملاً در قرن ششم در طی عصر اکتشافات آفریقایی- آسیایی‌ها آغاز شد و اروپاییان تا حد زیادی براساس شرایطی که آفریقایی‌ها، ایرانی‌ها و عرب‌های خاورمیانه بر آنها تحمیل نمودند وارد عرصه جهانی، که از پیش وجود داشت شدند. نویسنده طی این فصل و دو فصل بعدی نشان می‌دهد که شرق طی سال‌های پیش از ۱۵۰۰م. پیشرفت اقتصادی قابل توجهی داشته، مؤلفه‌ای که در عین حال «بر نظریه اروپامحور استبداد شرقی خط بطلان می‌کشد» (ص ۶۱). هم‌چنین مدعای هابسون اینست که امتیاز رهبری اقتصاد جهانی در دوران پیش از ۱۸۰۰م. در دست برخی جوامع شرقی بوده است.

مدعای فصل سوم با عنوان **پیشگامان چینی - اولین معجزه صنعتی و افسانه انزواطلیبی چینی ها ۱۰۰۰-۱۸۰۰م**. این است که از سال ۱۱۰۰م. امتیاز سردمداری قدرت فشرده در جهان به چین انتقال یافت و تا قرن ۱۹ در آنجا باقی ماند. چین هم‌چنین قدرت گسترده خود را نیز به‌طور قابل توجهی توسعه و گسترش داد و از قرن ۱۵ به بعد بر این جنبه نیز سلطه یافت هر چند که خاورمیانه اسلامی هم‌چنان به تلاش خود برای ایجاد نقطه پیوندی حیاتی در اقتصاد جهانی ادامه داد. هابسون همه این مطالب را درست در تضاد با توصیف اروپامحوری قرار می‌دهد. انتقاد وی از توصیف معیار ارائه شده در تفکر اروپامحوری در مورد چین دارای دو بخش است در بخش اول مشخص می‌شود که چین بیش از دیگران به آنچه وی اولین معجزه صنعتی می‌نامد تن داد به عبارتی بسیاری از شاخصه‌هایی را که به انقلاب صنعتی بریتانیا در قرن ۱۹ نسبت داده می‌شود می‌توان از سال ۱۱۰۰ م. در چین یافت. سپس در بخش دوم به رد دیدگاهی شایع در اندیشه اروپامحوری در مورد دستاوردهای عصر امپراتوری سونگ می‌پردازد «دیدگاهی که براساس آن حکومت‌های مستبد شرقی بعدی در چین باعث شدند که پیشرفت‌های صنعتی دوره سونگ در همان نطفه خفه شوند و در نتیجه اقتصاد به سرایشی سقوط افتد. این نیز به نوبه خود ظاهراً به کناره‌گیری چین از جهان پس از ۱۴۳۴م. تفسیر شد» (ص ۹۶). نویسنده سعی می‌کند با طرح مسائل مختلف درخصوص چین و ارائه واقعیت‌های تاریخی مفصل فرضیات خود را پیش ببرد.

در فصل چهارم با عنوان **شرق مسلط باقی می‌ماند - افسانه وجود استبداد شرقی و انزواطلیبی در هند، جنوب شرق آسیا و ژاپن ۱۴۰۰-۱۸۰۰م**. یکی از گزاره‌های اصلی تفکر اروپامحوری که از سال ۱۵۰۰م. غرب را منطقه حاکم بر جهان مطرح می‌کند و نیز فاصله سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰م. همه قدرت‌های پیش‌تاز در جهان را بدون استثناء اروپایی می‌داند مورد تردید قرار می‌گیرد و به جای آن این دیدگاه عرضه می‌شود که هیچ‌کدام از بازیگران اصلی اقتصاد جهانی تا پیش از ۱۸۰۰ م. به هیچ وجه اروپایی نبوده‌اند. تنها پس از گذشت حدود پانزده قرن عقب‌ماندگی، اروپا در قرن ۱۹ توانست این عقب‌ماندگی را جبران کند.

بخش دوم: غرب، آخرین قدرت تازه وارد عرصه توسعه - جهانی‌شدن و خلق جهان مسیحیت، ۵۰۰-۱۴۹۸م.

ادعای اصلی فصل پنجم با عنوان **خلق جهان مسیحیت و ریشه‌های شرقی فتووالیسم**

اروپایی ۵۰۰-۱۰۰۰م. تأکید بر وجود جهانی شدن شرقی در طی سال‌های پیش از ۱۵۰۰م. است» (ص ۱۷۴). نه تنها ظهور اروپای فئودالی بدون انتقال مجموعه دارایی‌ها و دستاوردهای مختلف پیشرفته شرقی محال به نظر می‌رسید بلکه در این دوره شاهد شکل‌گیری موجی شدید از جریان‌های جهانی نیز هستیم. با وجود این، اروپا تنها ذی‌نفعی منفعل از نقل و انتقالات فناوری‌ها، اندیشه‌ها و دستاوردهای جهانی نبود و تاکنون هم نبوده است.

مباحث این فصل نیز همچون فصول پیشین در سه بخش مورد پردازش قرار می‌گیرد. در پایان فصل حاضر این نتیجه‌گیری حاصل می‌شود که اغلب قریب به اتفاق اجزاء سازنده اصلی جامعه فئودالی اروپا در آغاز هزاره دوم، تا حد زیادی توسط نیروهای شرقی شکل گرفت و گذشته از این ساختار هویت جمعی اروپایی هم در یک قالب و بافت جهانی به انجام رسید.

هابسون در فصل ششم با عنوان **افسانه پیشتازی ایتالیایی‌ها، ۱۰۰۰-۱۴۹۲م.** تصویر ارائه شده طرفداران اروپا محور مبنی بر پیشتازی ایتالیایی‌ها به‌عنوان قدرت جهان پس از ۱۰۰۰م. را افسانه‌ای بیش نمی‌داند. «ایتالیا با یافتن جایگاه خود در درون اقتصاد جهانی موجود، که قدرت‌های بزرگ شرقی پیشاهنگ و حافظ آن بودند به این قدرت اقتصادی دست یافت» (ص ۱۹۸). چنین نبود که ایتالیا جهان را کشف کرد و سپس آن را دگرگون ساخت بلکه این جهان پیشرفته‌تر شرقی بود که ایتالیا را پیدا کرد و امکان ظهور و توسعه آن را فراهم نمود. خاورمیانه و پل جهانی اسلام تأثیرگذارترین این مناطق بودند... جایگاه تجارت ایتالیا در مقایسه با تجارت شرقی، ریشه‌های شرقی انقلاب مالی، انقلاب دریایی، انقلاب‌های انرژی و صنایع اولیه در اروپا همچون صنعت نساجی، کاغذسازی، صنعت آهن، ساعت‌سازی از جمله مواردی است که در این فصل به بحث گذاشته می‌شود.

در فصل هفتم با عنوان **افسانه عصر واسکو داگاما، ۱۴۹۸- حدود ۱۸۰۰م.** مهم‌ترین روایت‌های مرسوم اروپامحوری در زمینه اکتشافات، دریانوردی و سلطه نظامی - سیاسی و اقتصادی غرب بر شرق را مورد رد و تردید قرار می‌دهد. وی سفرهای دریایی پرتغالی‌ها را آغاز عصر جدید اکتشافات اروپایی‌ها نمی‌داند و آن را افسانه می‌داند. هابسون هم‌چنین معتقد است این دریانوردان پرتغالی - بارتولومئو دیش و واسکو داگاما - نبودند که برای اولین بار دماغه طوفان‌ها یا امیدنیک را کشف کردند

بلکه آنها آخرین کاشفان این دماغه بودند و پیش از آنها بسیاری از اقوام شرقی، قرن‌ها پیش به این دماغه رسیده بودند از جمله دریانورد مشهور عرب شهاب‌الدین احمد بن ماجد در نیمه قرن ۱۵م. و نیز چنگ هو دریانورد چینی و برخی دیگر از دریانوردان عرب، ایرانی و هندی نیز موفق به رفتن به این دماغه شده بودند. خلاصه این‌که «اروپایی‌ها کاشف آسیا و آفریقا نبوده‌اند چرا که این ملت‌ها عملاً از قدیم با اروپا در ارتباط بوده‌اند» (ص ۲۴۰). در واقع همه عواملی که امکان ورود واسکوداگاما را به هند فراهم نمودند یا از چین نشأت گرفته‌اند و یا از خاورمیانه اسلامی.

بخش سوم: غرب، توسعه‌گری متأخر و مزایای عقب‌ماندگی - جهانی‌شدن شرقی و شکل‌گیری مجدد ساختار اروپای غربی تحت عنوان غرب پیشرفته ۱۴۹۲-۱۸۵۰م.

عنوان فصل هشتم، افسانه ۱۴۹۲ و عدم اعتقاد به امکان وجود قاره‌ای به نام آمریکا می‌باشد. سال ۱۴۹۲م. از سال‌های کلیدی در گاهشماری تاریخ جهان در تفکر اروپامحوری است و برای اروپاییان کاملاً بیدهی و واضح است که عملیات اکتشاف جهان به دست اروپاییان از همین سال آغاز شد. کشف قاره آمریکا به دست کریستف کلمب نقطه عطف این اکتشاف بود. هدف این فصل نقد و بررسی افسانه ۱۴۹۲م. طرفداران اروپامحوری است افسانه‌ای که بر اساس آن تنها مهندس و معمار پیشرفت توسعه در اروپا، خود اروپا بود. نویسنده در این فصل در پی این واقعیت است که نه تنها عصر اکتشافات آفروآسیایی که پس از ۵۰۰م. آغاز شد مربوط به سال‌ها پیش از کریستف کلمب و داگاما می‌شود بلکه حتی از لحاظ قدرت اقتصادی و نظامی نیز تا قرن ۱۹، اروپا واقعاً هنوز خیلی عقب‌تر از شرق بود. بنابراین این ادعا مطرح می‌شود که اروپا صرفاً در طی همین سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰م. بود که بالاخره توانست خود را به شرق برساند» (ص ۲۷۵).

براساس این ادعا اروپا نه توسعه‌گری متقدم که توسعه‌گری متأخر بود و توانست از مزایای عقب‌ماندگی اقتصادی بهره‌مند شود و این عقب‌ماندگی به هزینه تصرف منابع و دارایی‌های شرق، آمریکا و آفریقا جبران گردید. طی این فصل نویسنده تصور این‌که کریستف کلمب تجسم مجموعه‌ای از افکار و اندیشه‌های علمی و عقلانی جدید بود را تصور اشتباهی دانسته و سفرهای او را همچون واسکو داگاما اساساً با یک ذهنیت و طرز فکر صلیبی مسیحی قرون وسطایی که آغاز آن به قرن ۱۱ باز می‌گردد در پیوند می‌داند. به همین خاطر کلمب همچون داگاما و حکومت سلطنتی اسپانیا در فکر راه‌اندازی یک جنگ صلیبی علیه اسلام بود و هدف او نیز در یافتن طلا تأمین هزینه‌های مالی جهت

فتح مجدد سرزمین مقدس (فلسطین) بود. بنابراین کریستف کلمب کشف آمریکا را در راستای بینش علمی و فهم عقلانی خود از جهان انجام نداد چرا که او هیچ وقت به وجود قاره آمریکا اذعان نکرد و همیشه فکر می‌کرد که آسیا و هند را کشف کرده است.

عنوان فصل نهم، ریشه‌های چینی فرایند صنعتی شدن بریتانیا — بریتانیا دیر توسعه‌گری اقتباس‌گر: ۱۷۰۰-۱۸۴۶ م. می‌باشد. بر طبق گاهشماری‌های رسمی و پذیرفته شده طرفداران اروپامحوری، مهم‌ترین واقعه در برهه زمانی پس از ۱۷۰۰ م. که به ظهور و رشد غرب کمک نمود، انقلاب صنعتی بریتانیاست و بر طبق آنچه مشهور است بریتانیا اولین کشور صنعتی جهان می‌باشد. مطابق با چنین روایتی، این موفقیت صرفاً به سبب نبوغ منحصر به فرد آنگلوساکسون‌ها بدون هیچ‌گونه کمک خارجی بدست آمده بود. نویسنده با تلقی بریتانیا به صورت کشوری «دیر توسعه‌گر» و این‌که پیشرفت‌های آن نه درون‌زا بلکه برون‌زا بوده است این فصل را در سه بخش پیش می‌برد.

فصل ۱۰ با عنوان شکل‌گیری هویت نژادپرستانه اروپایی و خلق جهان معاصر ۱۷۰۰-۱۸۵۰ م.: رسالت تمدن‌سازی امپریالیستی به‌عنوان رسالتی اخلاقی، سه هدف اصلی را دنبال می‌کند در ابتدا این ادعا رد می‌شود که شکل‌گیری هویت نقش مهم و اساسی در پیدایش و ظهور جهان غرب ایفا نمود در عوض نشان داده می‌شود که چگونه شکل‌گیری هویت به عامل مهم در جهت ایجاد امپریالیسم تبدیل شد. دوم این‌که بوجود آمدن این هویت نژادپرستانه بود که پایه و اساس گفتمان امپریالیستی را تشکیل داد. سوم این‌که وجود قالب و بافتی جهانی جهت پیدایش و ظهور جهان غرب، امری کاملاً اساسی و حیاتی بود. از نکات قابل توجه این فصل توصیف نظریه استبداد شرقی و نظریه شرق پیترو پن است که این نظریات همراه با نظریات دیگری چون داروین‌یسم اجتماعی و نژادپرستی علمی و نیز عواملی همانند پیدایش مذهب پروتستان و طبقه‌بندی مردمان جهان برحسب شرایط آب و هوایی و خلق و خوی افراد، فرایند خلق جهان طبق دیدگاه اروپاییان و نیز انشعاب و دو پارگی شرق و غرب را فراهم می‌نمایند. در نهایت از این فصل چنین نتیجه‌گیری حاصل می‌شود که رفتارها و منطق غرب تناقض‌آمیز بوده چرا که از دستاوردها و داشته‌های شرق سود جسته و در عین حال با عقب‌مانده خواندن آنان سعی در سلطه و برپا کردن بساط امپریالیسم داشته است.

در فصل ۱۱ با عنوان جنبه پنهان و تاریک فرایند صنعتی شدن بریتانیا و افسانه اقتصاد آزاد، جنگ، امپریالیسم نژادپرستانه و ریشه‌های آفریقایی - آسیایی فرآیند صنعتی شدن دو بحث کلی مطرح می‌شود اول این‌که «دولت بریتانیا به‌عنوان دولت کشوری دیر

توسعه‌گر، مداخله‌جو و استبدادی» (ص ۴۱۰) معرفی می‌شود که نقشی اساسی در فراهم نمودن امکان صنعتی شدن کشور خود ایفا نمود. دوم این‌که برخلاف نظریه اروپامحور تغییر درون‌زای بریتانیا، استدلال می‌شود که تصرف امپریالیستی نژادپرستانه دارای‌های شرق موجب ایجاد مشارکتی حساس و سرنوشت‌ساز از سوی بیرون، جهت صنعتی شدن بریتانیا شد. در واقع هابسون معتقد به ریشه‌های آفر آسیایی فرایند صنعتی شدن بریتانیاست. وی به گونه‌های مختلف کمک آفریقایی‌ها و آسیایی‌ها در فرآیند صنعتی شدن بریتانیا اشاره می‌کند.

بخش چهارم: نتیجه‌گیری

«غرب شرقی» در مقابل افسانه اروپا محورانه غرب

نویسنده در فصل ۱۲ با عنوان افسانه‌های وجود دولت‌های لیبرال - دموکراتیک مبتنی بر عقلانیت در غرب و شکاف عظیم بین شرق و غرب ۱۵۰۰-۱۹۰۰م. سه بعد از ابعاد دولت‌های مبتنی بر عقلانیت غربی را مورد بررسی قرار می‌دهد:

۱- دولت‌هایی برخوردار از یک نظام بوروکراتیک متمرکز مبتنی بر قانون.

۲- دولت‌هایی حداقل یا آزاد نسبت به امور اقتصادی

۳- دولت‌هایی دارای گرایش‌ها دموکراتیک به اعطای حقوق سیاسی شهروندی به افراد با بررسی این سه بعد، نویسنده به این نتیجه می‌رسد که دولت‌های غربی آن‌گونه که معمولاً تصور می‌شود طی کل سال‌های عصر پیشرفت ۱۵۰۰-۱۹۰۰م. دولت‌هایی عقلانی نبوده‌اند و دولت‌های شرقی نیز بسیار بیشتر از آن چیزی که معمولاً طرفداران اروپامحوری تصور می‌کنند بر عقلانیت مبتنی بوده‌اند. چنین نتیجه‌گیری شکاف عظیم بین شرق و غرب بر مبنای عقلانیت و تمدن را که ادعای طرفداران اروپامحوری است سست می‌کند.

عنوان فصل ۱۳، پیدایش و ظهور غرب شرقی - هویت / عاملیت، ساختار جهانی

و پیشامد می‌باشد. در راستای نتیجه‌گیری فصل گذشته مبنی بر این‌که «خصیصه‌ها و ویژگی‌هایی که بر طبق نظر طرفداران تفکر اروپامحوری موجب پیدایش و ظهور جهان غرب شده‌اند - یعنی عقلانیت و دموکراسی - در خلال عصر پیشرفت یعنی بین سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۹۰۰ م. در اروپا وجود نداشته‌اند» (ص ۴۹۰). نویسنده در پی آنست که به ارائه تبیین نظری ضد اروپامحور جایگزین خود بپردازد. این تبیین طی چهار مرحله انجام و در نهایت مفهوم غرب شرقی به جای غرب ناب پیشنهاد می‌گردد.

نقد و ارزیابی کتاب**۱. نقد محتوایی**

کتاب هابسون جوامع شرقی به حاشیه رانده شده را به خط مقدم داستان پیشرفت در تاریخ جهان باز می‌گرداند. هدف او ترسیم مجدد نقشه تاریخی جهان است. مباحث اصلی کتاب قانع‌کننده و آگاهی‌بخش بوده و در مدیریت شواهد بخصوص اسناد مادی و آماری به داده‌های پژوهشگران برجسته تاریخ خاورمیانه و آسیای شرقی همچون ژانت ابوالغد و چین شناسانی همانند ژوزف نیدهام استناد شده است. هرچند کار هابسون بدون سابقه نیست و پیش از او متفکرین و پژوهشگرانی چنین رهیافتی را متذکر شده‌اند همچون ژوزف نیدهام در کتاب دانش و تمدن در چین ۹۹-۱۹۵۴، اریک جونز (رشد باز می‌گردد، ۱۹۸۸)، جک گودی (شرق در غرب، ۱۹۹۸) و آندره گوندر فرانک (بازگشت شرق، ۱۹۸۸). اما چیزی که در این کتاب جدید است نگرش جانبدارانه نویسنده نسبت به تفکر اروپامحوری و تفسیر مجدد رادیکال از آنچه که در ادبیات تاریخ اروپا اتخاذ شده است.

اما چند نکته دیگر در خصوص این کتاب شایسته یادآوری است. مخاطبین این کتاب را به هیچ وجه نباید یکدست و از یک طیف و ذهنیت در نظر گرفت. مخاطب اصلی این کتاب طبق ادعای نویسنده، خوانندگان غربی است و این‌که چگونه نگرش به شرق در این کتاب «همگی برخلاف روایت‌های رایج و متداول در جامعه [غربی] می‌باشند» (ص ۱۱ پیشگفتار نویسنده). هدف کلی نویسنده نیز تغییر نگرش انسان غربی به تاریخ جهان از طریق ارائه دیدگاه متضاد با روایت رایج و متداول در جوامع غربی یعنی تفکر اروپامحوری است. کنند. در این خصوص چند نکته قابل ذکر می‌باشد:

۱- همان‌طور که نویسنده کتاب هدف خود را ناامید کردن خواننده غربی می‌داند و این‌که به او یادآوری کند در تاریخ جهان فقط ما نبودیم، خواننده شرقی نیز با خواندن کتاب از این نکته شگفت زده می‌شود که پس ما هم بودیم. اما نکته مهم در اینجا است که با خواندن بحث هابسون این واقعیت آشکار می‌شود که ذهنیت ما شرقی‌ها تا حد زیادی متأثر از برداشت‌هایی است که غربی‌ها ارائه داده‌اند و اکنون نیز با چنین کتاب‌هایی متوجه این نکته می‌شویم که شرق نیز همراه با غرب تحت سیطره تفکر اروپامحوری به تاریخ جهان می‌نگریسته است و این انفعال با تاریخ درخشان ارائه شده از جوامع شرقی در این کتاب متناقض است.

۲- کتاب حاضر نشان دهنده پویش عقل نقاد و خود بنیاد غربی است که در راستای بازتولید خود و گریز از سکون و ایستایی همواره زمینه خوانش‌های متفاوت و

مخالفت‌های عقلی و فکری را مجاز داشته و از درون این منازعات به حرکت خود در جهت فهم و آشکارکردن زوایای پنهان و عمیق زندگی بشر ادامه می‌دهد. تفسیر چالش‌برانگیز هابسون تلنگری بر روایت رایج و خواب‌زده اروپامحوری است.

۳- مخاطب شرقی ضمن برگرفتن مطالب آگاهی بخش و اعتمادبرانگیز این کتاب لازم است بر این نکته غور کند که چگونه این حقایق تاریخی مربوط به خود شرقی‌ها، توسط غربی‌ها مورد پژوهش و تفسیر قرار می‌گیرد. در واقع سؤال اینست که جایگاه شرقی‌ها در نگاه به خویشتن خود کجاست؟

۴- تعاریف نویسنده از برخی مفاهیم گفته شده به نظر می‌رسد نیازمند دقت نظر زیادی است. به طوری که کتاب در راستای هدف کلی خود - تغییر نگرش انسان غربی به تاریخ جهان - برخی واقعیت‌ها و زوایا را در تفسیر خود معلق می‌گذارد مهم‌ترین نکته در این رابطه تأکید او بر داده‌های مادی و کمی در تاریخ توسعه و پیشرفت جهان است حال آن‌که وقایع چند سده اخیر تاریخ جهان به‌ویژه تاریخ اروپا و غرب اهمیت مسائل فکری و فلسفی در پیشرفت بشر را یادآور می‌شوند. به عبارتی در نگاه نویسنده به توسعه، پیشرفت، ثروت و قدرت غیبت متغیرهای کیفی که اکنون و در این برهه از زمان برای جوامع شرقی حیاتی است تا حد زیادی محسوس است. برای نمونه نتیجه‌گیری او مبنی بر هموزنی کامل معجزه صنعتی چین در ۱۱۰۰م. و انقلاب صنعتی بریتانیا متأثر از چنین رویکردی است.

۵- نهایتاً این‌که در پژوهش هابسون تناقض مهمی وجود دارد این‌که اگر شرق عامل ظهور و توسعه غرب مدرن بوده است در واقع او با کم اهمیت نشان دادن غرب و انقلاب علمی آن به خودی خود اهمیت میراث شرق را نیز زیر سؤال می‌برد.

۲. نقد شکلی

کتاب از ترجمه نسبتاً خوب و روانی برخوردار است. مترجم با آوردن پاورقی‌های بلند و مفصل بخصوص مباحثی که به ایران و جهان اسلام مرتبط اند سعی کرده به تکمیل مطالب بپردازد. در انتهای کتاب منابع مفصل، پانوشته‌های فصول و نمایه آورده شده است هر چند تقریباً کل نمایه ارائه شده با صفحات کتاب منطبق نیست.

لطف‌اله خدایی‌راد

دانشجوی دکتری علوم سیاسی

Email: lotfy812000@yahoo.com